

جریان سلفیه البانی در گفتگو با مهدی فرمانیان



جریان سلفیه البانی؛ مخالفانِ جدی تقلید در قلمرو فقه و حدیث!

گفتگو با دکتر مهدی فرمانیان

اختلافات جریان‌های مختلف سلفی از جمله مواردی است که در جامعه علمی ما به خوبی مورد مذاکره قرار نگرفته و به همین جهت آفت یکسان‌نگری همه جریان‌های سلفی دامن‌گیر جامعه علمی ما شده است. از جمله جریان‌های پرنفوذ سلفی، جریان البانی است که با وجود سلفی بودن تفاوت‌های قابل توجهی با سلفی‌های وهابی و جهادی دارد. برای آشنایی با البانی و مبانی فکری و تأثیرات سیاسی و اجتماعی آن سراغ دکتر مهدی فرمانیان رفتیم. در این مصاحبه سعی شده است علاوه بر معرفی سلفیت البانی به بررسی میزان تأثیرگذاری آن در جهان اسلام پرداخته شود.

لطفا در مقدمه معرفی کوتاهی از البانی بفرمایید؟

محمد ناصرالدین البانی در سال ۱۹۱۴ میلادی در آلبانی در یک خانواده حنفی متولد شد. اما چون در آلبانی فضای ضد دین حاکم بود او از آنجا به سوریه مهاجرت کرد و در دمشق در درس شیخ محمد بهجه البیطار با تفکرات سلفیت و وهابیت آشنا شد. مجله المنار رشید رضا هم بی‌تاثیر در گرایش او به سلفیت نبود. از این زمان به بعد هم به مطالعه آثار ابن تیمیه پرداخت و تحت تاثیر ابن تیمیه به اهل حدیث گرایش پیدا کرد و یک اهل حدیث معروف در سوریه شد. آثاری نیز در نقل، نقد و تایید احادیث تالیف کرد. به این ترتیب بن باز مفتی اعظم عربستان او را برای تدریس در دانشگاه مدینه به عربستان دعوت کرد. سه سال در این دانشگاه مشغول تدریس بود؛ اما عقاید او درباره تقلید مانع از ادامه حضورش در مدینه شد. او به شدت مخالف تقلید بود و اعتقاد داشت هرکسی باید مستقیم به آیات و روایات مراجعه کند. از این رو به انتقاد از محمد ابن عبدالوهاب پرداخت. معتقد بود اگرچه محمد ابن عبدالوهاب از نظر عقیده حدیثی - سلفی است اما از نظر فقهی مقلد است و از مکتب احمد ابن حنبل پیروی میکند و این کار او خطاست. پیشروی او در نفی تقلید به حدی بود که حتی برخی اعلام کردند او درصد تاسیس مذهب پنجمی بین اهل سنت است. همین مساله باعث نگرانی و انتقاد وهابیهها شد. آنها نگران ایجاد فضای اجتهاد در میان طلاب وهابی بودند. در نتیجه عرصه بر البانی تنگ شد و عربستان را ترک کرد. مدتی در کشورهای مختلف به سر برد تا در نهایت در اردن سکنی گزید و در سال ۱۹۹۹ میلادی نیز درگذشت.

میانی اصلی سلفیت البانی چه بود که به او اتهام تاسیس مذهب پنجم زده شد؟

سلفیت البانی چند ویژگی دارد که مهمترین آن حدیثگرایی شدید اوست. او معتقد بود که در همه چیز باید به سراغ احادیث برویم و حتی قرآن هم باید بر اساس احادیث تفسیر شود و به ظاهر آیات و روایات باید التزام علمی و عملی داشته باشیم. در نتیجه سلفیت البانی به شدت ظاهرگرا و مخالف تاویل است. این مخالفت به حدی است که حتی تاویلهای صورت گرفته از سوی وهابیهها و سلفیهها را هم رد کرده است.

شاخصه دوم سلفیت البانی، سختگیری البانی در علم رجال است. او با علم رجال مدنظر خود بسیاری از

روایات را ضعیف میدانست؛ از همین رو هم «سلسله الاحادیث الضعیفه» را به رشته تحریر درآورد؛ که البته مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت. زیرا بسیاری از احادیث رد شده در این کتاب مورد قبول اهل سنت و حتی اهل حدیث بوده و پایه‌های عقیدتی آنها را شکل داده است.

مورد سوم؛ در بحث ایمان برعکس و هابیه‌ها به فضای «مرجئه العصر» باور داشت. با اینکه حدیث‌گرای محض بود اما از نظر او بسیاری از اعمال مسلمانان که ظاهراً شرک آلود و کفر آلود است باعث خروج مسلمانان از دایره اسلام نمیشود. احتمالاً این عقیده او نیز برخاسته از اعتقادش به قوی بودن برخی از احادیث رسیده در این زمینه بوده است. از آنجایی که هابیه‌ها بسیاری از مسلمانان را کافر میدانستند این نظر البانی را نیز به شدت نقد و رد کردند. از این رو هم، القاعده و داعش البانی را «مرجئه العصر» خطاب میکردند. متقابلاً البانی هم منتقد نظر تکفیر و اخراج بسیاری از مسلمانان از دایره اسلام از سوی آنها بوده است.

نقطه افتراق مهم دیگر بحث «نفی تقلید» بود که قبلاً اشاره شد. تقلید از اموری است که حتی هابیه‌ها هم از باب اضطرار و یا از این جهت که طرف توانایی فهم و اجتهاد خیلی از مسائل را ندارد، آن را قبول دارند. اما البانی معتقد بود هرکسی خودش باید به کتاب و سنت مراجعه و بر اساس فهم خود عمل کند. بنابراین به نوعی باب اجتهاد عامه را گشوده و باب تقلید را بسته بود.

او به شدت مخالف تقلید بود و اعتقاد داشت هرکسی باید مستقیم به آیات و روایات مراجعه کند. از این رو به انتقاد از محمد ابن عبدالوهاب پرداخت. معتقد بود اگرچه محمد ابن عبدالوهاب از نظر عقیده حدیثی - سلفی است اما از نظر فقهی مقلد است و از مکتب احمد ابن حنبل پیروی میکند و این کار او خطاست.

اجتهاد عامه به این معناست که او حتی مردم عادی را هم دعوت به رجوع مستقیم به آیات و روایات می‌کرد؟

به نوعی بله. او معتقد بود مردم عادی باید به علما مراجعه کنند و دلیل فتاوی آنها را بخواهند.

بنا بر این نظریه «اتباع» (تبعیت کردن) را در جهان اسلام مطرح کرد. برخی اشکال کردند که اتباع همان تقلید است؛ اما او اتباع را اینگونه تبیین کرد که مردم باید از علما بخواهند که دلیل حدیثی فتاوی خود را بیان کنند. یعنی بگویند این فتوا را بر اساس کدام حدیث مطرح کرده‌اند. مردم نباید صرفاً به فتوا بسنده کنند علما نیز موظفند و بر آنها واجب است دلیل فتوا را بیان کنند. اما از آنجایی که بسیاری از فتاوا محصول بررسی چند آیه و حدیث بود در عمل این نظریه امکان‌پذیر نبود. در باب نظریه اتباع یکی دو مقاله در مجله فقهی دفتر تبلیغات منشور کرده‌ایم که علاقه‌مندان میتوانند مراجعه کنند. در کل البانی با فلسفه و منطق مخالف بود و اساساً با عقل ارتباطی نداشت. و از این رو دلیل خواستن برای فتوا به معنی ذکر منبع حدیثی فتاوی صادره بود. بخاری عصر نامی بود که برخی به خاطر حدیث گرای افراطی به او نسبت میداند. کتاب فقهی هم که خودش به رشته تحریر درآورد، خود به آوردن متن روایات ملتزم بود. البته قدیمی‌های خود ما هم همینطور بودند مثل من لایحضره الفقیه؛ که متن روایات را دسته بندی کرده است. اخباری‌ها هم همینطور بودند. در مجموع رویکرد نفی تقلید البانی به قدری شدید بود که در همه جهان اسلام مشهور است.

با این اوصاف مهمترین تفاوت سلفیت البانی با سلفی وهابی چیست؟

در سلفیت وهابی مهمترین بحث، توحید و شرکی است که به قول حسن البنا و سید قطب مرتبط با قبور است. یعنی به قولی میخواهند قبرها را توحیدی کنند. در پی ممانعت مردم از توسل و شفاعت و... هستند. البانی هم در این موارد با وهابی‌ها هم‌عقیده بود. اما در بحث ایمان و کفر نگاه افراطی محمدین عبدالوهاب را مورد نقد قرار میداد و معتقد بود که او تند رفته است و بسیاری از مسلمانانی که ذیل این مساله توسط وهابیها کشته شده‌اند نباید کشته می‌شدند. در نتیجه در این مساله معتدل‌تر از وهابی‌ها بود. دومین اختلاف او هم در باب تقلید بود. به این ترتیب البانی یک وهابی است با دو حیث؛ اعتدال در بحث ایمان و کفر و افراط در بحث نفی تقلید. در باقی مبانی و مباحث با وهابی‌ها یکسان است. البته در موارد جزئی در پذیرش و رد برخی احادیث هم با وهابیها اختلاف داشت. در مجموع در ۹۵٪ موارد با وهابیها اشتراک عقیدتی داشت.

با علم رجال مد نظر خود بسیاری از روایات را ضعیف میدانست؛ از همین رو هم «سلسله الاحادیث الضعیفه»

را به رشته تحریر درآورد؛ که البته مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت. زیرا بسیاری از احادیث رد شده در این کتاب مورد قبول اهل سنت و حتی اهل حدیث بوده و پایه‌های عقیدتی آنها را شکل داده است.

با سلفی جهادی چه اختلافاتی داشت؟

به شدت مخالف سلفی جهادی بود. زیرا جهادی‌ها برخلاف وهابی‌ها توحید القصوری هستند. به این معنی که بیشتر مباحثی که مطرح میکنند بحث طاغوت، جاهلیت، حکم بغیر ما انزل الله و در مجموع یعنی بیشتر به مسائل سیاسی می‌پردازند. به قول خودشان میخواهند حکومت و حاکمیت را توحیدی کنند. چون همه حاکمان حکم بغیر ما انزل الله می‌کنند و پیرو جاهلیت هستند از مشرکان زمان مکه هم بدترند. وهابی هم آنها را بدتر از مشرکان مکه میدانستند چون به اولیاء الله استغاثه میکنند. اما سلفی جهادی به دلیل اینکه در دولت و حکومت تصمیماتی مغایر با ما انزل الله می‌گیرند از مشرکین مکه بدتر میدانستند. چون اینها بی‌دین‌تر و سکولارتر از مشرکان آن دورانند. لذا همه مسلمانان را تکفیر کردند.

البانی چون در بحث ایمان و کفر حتی از وهابیهها هم معتدل‌تر بود به شدت ضد سلفیهای جهادی بود. کتابهای زیادی هم ضد آنها نوشت. آن زمان هنوز داعشی نبود؛ القاعده هم هنوز بروز و ظهور چندانی پیدا نکرده بودند اما سلفی‌های جهادی مصر به افغانستان رفته و به افغان العرب مشهور بودند. برخی از آنها هم به سوریه رفته بودند. البانی در نقد سلفیهای جهادی مصر، که در سوریه و افغانستان حضور داشتند بسیار پرداخته است. لذا تفکرات البانی به وهابیهها نزدیکتر بود تا سلفیهای جهادی.

میزان نفوذ البانی در جهان اسلام چقدر بوده است؟

البانی نفوذ زیادی در جهان اسلام ندارد. البته به عنوان یک عالم و متخصص به آثار او توجه میشود

اما اینکه کسانی باشند که تفکرات او را گسترش بدهند خیر چنین گروهی وجود ندارد. شاید به جز عده معدودی از شاگردانش که در دوره تدریسش در عربستان پای درس او نشسته بودند نتوان گروه دیگری را در زمینه گسترش تفکرات البانی پیدا کرد. در کل شاگردان چندان جدی هم نداشته است.

توجهی که فرمودید بیشتر در چه زمینه‌ای و از سوی چه کسانی بوده است؟

توجه به آثار او بیشتر در بحث حدیث صورت گرفته است. او کتابهایی با این عناوین دارد «سلسله الاحادیث الضعیفه، سلسله الاحادیث الصحیحه»، «ضعیف السنن من ابن داوود، صحیح السنن من ابن داوود» همچنین از ترمزی و حتی بخاری و مسلم را هم میخواستند صحیح و ضعیفش را جدا کند اما چون از اهل سنت ترسیده آنها را «خلاصه الصحیح بخاری و خلاصه الصحیح مسلم» نامیده است تا آنها را هم به نوعی تصحیح نماید. این رویکرد تصحیحی حدیثی و رجالی که البانی داشت او را در زمره علمایی قرار داد که از این حیث بسیار مورد توجه بوده و به عنوان یک عالم متخصص به او نگاه می‌کردند اما اینکه تابع افکار او باشند و درست همه افکار او را بپذیرند نه اینگونه نبوده است. شاید حتی یک سنی که حرفهای البانی را قبول نداشته تخصص او را در بحث حدیث تایید نماید.

با اینکه حدیث‌گرای محض بود اما از نظر او بسیاری از اعمال مسلمانان که ظاهراً شرک آلود و کفر آلود است باعث خروج مسلمانان از دایره اسلام نمیشود. احتمالاً این عقیده او نیز برخاسته از اعتقادش به قوی بودن برخی از احادیث رسیده در این زمینه بوده است. از آنجایی که وهابیهها بسیاری از مسلمانان را کافر میدانستند این نظر البانی را نیز به شدت نقد و رد کردند. از این رو هم، القاعده و داعش البانی را «مرجئه العصر» خطاب میکردند.

پس اصلاً به عنوان یک جریان در نظر گرفته نمیشود؟

خیر؛ اصلاً از نگاه جریان‌شناسی جهان اسلام ما البانی را به عنوان یک جریان در نظر نمی‌گیریم؛ به عنوان یک فکر میتوان بدان پرداخت که برخی آن را بپذیرند یا نه، چون او یک عالم بوده است، اما به عنوان یک جریان عملگرا و تاثیرگذار نمیتوان پذیرفت.

از نگاه سیاسی هم ایشان اندیشه مستقلی نداشته که بتوان بررسی کرد؟

از نگاه سیاسی او همان اندیشه سیاسی اهل سنت را که نباید علیه حاکم خروج کرد را دارد. در باب ایمان و کفر هم که نه وهابی است و نه سلفی؛ لذا شاگردان و متاثران احتمالی او هم همواره با حاکمان کشورها ساخته‌اند. چون از نظر اندیشه سیاسی چیزی فراتر از سایر اهل سنت نبوده است و مخالف خروج بر حاکمان بوده که به این ترتیب نسبت او هم با حاکمان سیاسی مشخص میشود که هیچ‌گاه حضور جدی در فضای سیاسی نداشته است.

با این اوصاف عملکرد سیاسی هم برای او قابل تعریف نیست؟

خیر اینها جریان جدی نیستند که بتوان عملکرد مشخصی را در جهان اسلام برای آنها تعریف کرد. یا حتی بتوان تحرکی را پیدا کرد که بتوانیم بگوییم تحت تاثیر تفکرات البانی روی داده است. اگر تفکر البانی از سوی حکومتها یا پنج کشور عربی خلیج فارس مورد حمایت قرار نگیرد، هیچ تاثیری بر جریان‌های اجتماعی نخواهد داشت. چرا که به شدت حدیث‌گراست و امروزه حدیث‌گرایی در جهان اسلام چندان مورد استقبال نیست بلکه بیشتر تاثیرگذاری بر فضای جهان اسلام از طرف عقل‌گرایی و روشنفکری است. شاید طیف اندکی هم متمایل به حدیث‌گرایی شوند اما چندان بروز و ظهور نخواهند داشت.

